

دوفصلنامه علمی پژوهشی سلفی پژوهی، سال نهم، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸، تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۱۰/۲۱، صفحات: ۶۹-۴۵

بررسی معیارهای نقد سند از دیدگاه سلفیان؛ با تأکید بر جایگاه مذهب راوی

* محسن افضل‌آبادی

** سیدحسن متهجد عسکری (آل‌مجدد شیرازی)

*** مهدی فرمانیان آرانی

چکیده

در میان گونه‌های نقد حدیث در اندیشه حدیث‌پژوهان، بیشترین سهم به نقد سند اختصاص یافته است. ائمه حدیث در بررسی احادیث، با استفاده از قواعد مشخص و مدون، نخست به بررسی صحت سند احادیث اهتمام می‌ورزند و در صورت احراز آن، به ارزیابی متن و دلالت حدیث می‌پردازند.

حدیث‌پژوهان برای راوی صفاتی را لازم دانسته‌اند که «عدالت و ضبط» از صفات بسیار مهم است. بررسی و تحلیل عملکرد ائمه حدیث نشان می‌دهد که اکثریت اندیشمندان، روایت راویان اهل مذهب دیگر را، در صورت احراز وثاقت راوی، پذیرفته‌اند. در این میان، مدعیان سلف‌گرایی با برداشت ناصواب و خلاف سیره سلف، با دخالت دادن عقیده و مذهب راوی در پذیرش احادیث، موجبات هدم و از بین رفتن بخش عظیمی از سنت نبوی را فراهم آورده‌اند. نوشتار حاضر، روش ایشان در عدم پذیرش روایات ثقات، از اهل بدعتی که در تأیید مذهب روایت نقل کرده‌اند را به نقد کشیده است و با استناد به روش محدثان متقدم، پذیرش این‌گونه احادیث را ضروری دانسته است.

کلیدواژه‌ها: مذهب راوی، اهل بدعت، سلفیان، وثاقت.

* دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب، قم ایران. (نویسنده مسئول) afzal1442@gmail.com

** استادیار دانشکده مذاهب دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. alemojadded@gmail.com

*** دانشیار گروه مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. m.farmanian@chmail.ir

مقدمه

«عدالت» و «ضبط»، دو معیاری است که جرح و تعدیل راویان و در نتیجه، پذیرش و عدم پذیرش روایات، بستگی به وجود و عدم آن دارد. در طول تاریخ نقل حدیث، محدثان، به‌ویژه بخاری و مسلم، به این مسئله اهتمام جدی داشته‌اند، در این میان جریان‌های منتسب به سلف، برخلاف باور و روش پیشینیان خود، تمام فرق اسلامی را اهل بدعت می‌پندارند^۱ و گرایش‌های مذهبی راویان را منحل به عدالت ایشان می‌دانند؛ نتیجه این رفتار، نپذیرفتن روایات عده زیادی از راویان و از بین رفتن بخش عظیمی از سنت نبوی است که به‌وسیله این‌گونه راویان گزارش شده است. برای نمونه، حاکم نیشابوری به سند خویش از عباد بن یعقوب رواجی، نقل کرده است:

حدَّثنا محمد بن اسماعیل بن رجاء الزبیدی عن ابی إسحاق الشیبانی عن
جُمیع بن عُمیر قال: دخلتُ مع امّی علی عائشة فَسَمِعْتُها من وراء الحجاب
وهی تسألها عن علیِّ فقالت: تسألیننی عن رجلٍ واللّٰه ما اعلمُ رجلاً کان
احبَّ إلی رسول اللّٰه ﷺ من علیِّ ولا فی الارض امرأةً کانَتْ احبَّ إلی
رسول اللّٰه ﷺ من امرأته.^۲

حاکم نیشابوری با اذعان به صحت سند این حدیث می‌نویسد: «هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.» با توجه به تصریح بر صحت حدیث از طرف حاکم، با این حال این حدیث به دلیل وجود عباد بن یعقوب رواجی در سند آن که گرایش شیعی داشته است، از اعتبار ساقط و گفته شده است: «عباد بن یعقوب رافضی داعیة للرفض فلا یقبل منه هذا الحدیث لتأییده مذهبه.»^۳

برخی با طرح قاعده عدم پذیرش روایاتی که اهل بدعت در تأیید مذهب نقل کرده‌اند حکم به عدم پذیرش تمام روایات این‌گونه راویان کرده‌اند.

تعریف بدعت

لزوم تبعیت از سنت و اجتناب از بدعت، از مسائلی است که همواره در قرآن،^۴ سنت^۵ و

۱. افغانی، شمس، الماتریدیه وموقفهم من الاسماء والصفات الالهية، ج ۱، ص ۳۹۵.
۲. حاکم نیشابوری، محمد، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.
۳. همو، فضائل فاطمة الزهراء، ص ۴۸ (پاورقی).
۴. سورة احزاب، آیه ۳۶.
۵. ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۴.

توصیه‌ی علمای دین بدان توجه شده است؛ بنابر همین اصل، مبارزه با بدعت یکی از مؤلفه‌های مشترک و تأکیدشده میان تمام فرق و جریان‌های اسلامی بوده است، اما عامل اختلاف مذاهب در این باره، تعیین مصادیق بدعت است که در سایه تعاریف لغوی و اصطلاحی، این واژه بازپژوهی می‌شود.

بدعت در لغت

بدعت به معنای چیزی است که نمونه پیشین نداشته باشد؛^۱ بنابراین، معنای لغوی بدعت عبارت است از: ایجاد هر چیز جدید و تازه‌ای که همانند آن در سابق وجود نداشته باشد و بدون هیچ سابقه و الگوی قبلی ساخته شود و هر امر تازه و نویی را شامل می‌شود؛ خواه از امور دینی باشد یا از امور عادی دیگر.^۲

بدعت در اصطلاح اهل سنت

این واژه در اصطلاح به امر تازه‌ای گفته می‌شود که اصلی در کتاب و سنت ندارد؛ به عبارت دیگر، بدعت آن است که گفتار یا کرداری در دین وارد کند و در گفتار و کردار خویش به صاحب شریعت و نمونه‌های متقدم و اصول محکم دینی استناد نورد.^۳ شایان ذکر است، هر چند صاحب نظران، تقسیمات متفاوتی را برای بدعت ذکر کرده‌اند، اما تمام آن‌ها مد نظر این پژوهش قرار نمی‌گیرد و فقط تقسیماتی که مربوط به پذیرش یا رد روایت راوی است، بررسی می‌شوند که بر دو نوع «بدعت مکفّره» و «بدعت غیر مکفّره» است.^۴

بدعت مکفّره

بدعت مکفّره به معنای انکار یکی از ارکان و ضروریات دین است و موجب خروج از اسلام می‌گردد؛ به عبارت دیگر، وارد نمودن چیزی در دین که بالضروره از دین نیست یا نفی یکی از ضروریات دینی که مستلزم کفر صاحب آن می‌شود.^۵

۱. فراهیدی، خلیل، العین، ج ۲، ص ۵۴.

۲. جوهری، اسماعیل، الصحاح فی اللغة، ج ۱، ص ۳۵. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۳۵.

۴. ابن حجر، احمد، نزّهة النظر فی توضیح نخبة الفکر، ص ۱۳۶.

۵. فقیهی، ناصر، البدعة ضوابطها وأثرها، ص ۱۸؛ ابن حجر، احمد، نزّهة النظر فی توضیح نخبة الفکر، ص ۱۳۶.

بدعت غیر مکفّره

بدعت غیر مکفّره آن است که مستلزم انکار ضروریات و تکذیب کتاب و سنت و خروج از ایمان نمی‌شود که از آن تعبیر به «بدعت مُفسّقه» نیز می‌شود.^۱

مُبتدِع

«مبتدِع» از ریشه «اَبْتَدَعَ» و در لغت اسم فاعل است، به معنای «به‌وجودآوردنده» و «خلق‌کننده»^۲ و در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که از روی اجتهاد و تأویل با عقیده اهل سنت مخالفت کند. بقاعی می‌نویسد: «مبتدِع به کسانی گفته می‌شود که معتقد به چیزی هستند که ایجاد شده است؛ برخلاف آنچه که از پیامبر ﷺ رسیده است، البته این اعتقاد از روی عناد و دشمنی نیست، بلکه از روی شبهه است».^۳

مبتدِع داعیه

اگر شخص مبتدِع، به تبلیغ و انتشار بدعت خویش پردازد، به طوری که راهنما و مرجع پیروان آن عقیده قرار گیرد، وی را «مبتدِع داعیه» نامیده‌اند.^۴

بعضی از حدیث‌پژوهان معاصر نیز نوشته‌اند: «هو مَنْ يَدْعُو النَّاسَ لِبِدْعَتِهِ، حَتَّى يَصِيرَ إِمَامًا فِيهَا وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي ضَلَالَتِهَا»؛^۵ بنابراین، مبتدِع داعیه کسی است که علاوه بر اعتقاد به بدعت، به دفاع و تبلیغ آن نیز می‌پردازد.

مبتدِع غیرداعیه

در صورتی که شخص مبتدِع، دعوت‌کننده به عقیده و مذهب خویش و در پی انتشار آن نباشد، وی را «مبتدِع غیرداعیه» نامیده‌اند.^۶

مُبتدِع

«مبتدِع» به کسانی گفته می‌شود که مبتدِع نیستند و هیچ‌گونه اعتقاد و تعمدی بر

۱. سودانی، کریمه، منهج الامام البخاري في الرواية عن المبتدعه، ص ۸۳.

۲. غوری، عبدالماجد، معجم الفاظ و عبارات الجرح والتعديل، ص ۶۰۲.

۳. بقاعی، علی، الاجتهاد في علم الحديث، ص ۱۸۰.

۴. سلیمان اشقر، عمر، البحر المحيط في أصول الفقه، ج ۴، ص ۲۷۲.

۵. غوری، عبدالماجد، معجم المصطلحات الحديثية، ص ۳۳۳.

۶. همان

بدعت‌گذاری در دین ندارند؛ بلکه تنها کسانی هستند که رمی به بدعت و متهم به آن شده‌اند؛^۱ چون اکثر کسانی که به بدعت مبتلا می‌شوند، قصد و تعمدی در این ابتلاء و گرفتاری ندارند. آن‌ها به دنبال حق می‌گردند، ولی در یافتن آن اشتباه کرده‌اند، لذا تسمیه آن‌ها به مبتدعین درست نیست.^۲

شرط مذهب و روایات اهل بدعت

حدیث پژوهان مباحث اعتقادی و تمایلات مذهبی راویان را از مسائل بسیار مهم علوم حدیث دانسته‌اند^۳ و این مسئله از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی، با دخیل دانستن «مذهبِ راوی» در پذیرش روایت، آن را معیاری برای رد یا قبول روایات قرار داده‌اند و در صورتی که راوی اعتقادی برخلاف اعتقادات آنان داشته باشد، عمدتاً از ایشان با نام «اهل بدعت» یاد کرده‌اند و حکم به ردّ روایاتشان داده‌اند؛ زیرا به اعتقاد آن‌ها، از شرایط راوی به هنگام نقل حدیث، مسلمان بودن و عادل بودن وی است و عدالت را به ملکه‌ای که ملازمت تقوا و مروت باشد، تفسیر کرده‌اند و خود «تقوا» را، اجتناب از اعمال نکوهیده‌ای، چون شرک و فسق و بدعت در دین، می‌دانند.^۴ با توجه به اینکه از تقوا تفسیر به اجتناب از فسق و بدعت در دین کرده‌اند، چنانچه هر یک از راویان گرایشی برخلاف معتقدات آنان داشته باشد، ایشان را با نام اهل بدعت یاد می‌کنند.

حکم روایات اهل بدعت

بحث دربارهٔ پذیرش یا عدم پذیرش روایات اهل بدعت، از جمله مباحثی است که از گذشته مورد اختلاف جمهور محدثان اهل سنت قرار گرفته است و در طول تاریخ نقل حدیث، اهتمام جدی به آن داشته‌اند.

شایان ذکر است، این پژوهش تنها به بررسی انظار دربارهٔ پذیرش یا عدم پذیرش روایات کسانی می‌پردازد که اولاً، بدعت غیر مکفره دارند و ثانیاً، تصریح به وثاقت ایشان شده باشد.

۱. قاسمی، جمال‌الدین، میزان الجرح والتعديل، ص ۵.

۲. همان، ص ۳.

۳. عونی، حاتم، حکم روایة المبتدع، ص ۶.

۴. ابن حجر، احمد، نزهة النظر في توضیح نخبة الفكر، ص ۳۲.



دیدگاه اول: قبول مطلق روایات اهل بدعت

اکثر ائمه حدیث بر این باورند که روایات ثقات از مبتدعه، هر چند در تأیید مذهبشان باشد و داعیه نیز باشد، پذیرفته می‌شود. خطیب بغدادی این قول را از شافعی، ابن-ابی لیلی، سفیان ثوری و قاضی ابویوسف نقل کرده است.^۱ از باورمندان به این نظریه ابوحنیفه،^۲ یحیی بن سعید قطان، علی بن المدینی و یحیی بن معین را نیز می‌توان نام برد. ابن مدینی می‌گوید:

به یحیی بن سعید قطان گفتم: «همانا عبدالرحمن بن مهدی گفت: "من از اهل حدیث هر که را در بدعت بود، واگذاشتم."» پس یحیی خندید و گفت: «با قتاده چه می‌کنی؟ با عمرو بن همدانی چه می‌کنی؟ با ابن-ابی‌رؤاد چه می‌کنی؟» و همین‌طور عده‌ای را نام برد که من از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنم؛ سپس گفت: «اگر به همین ترتیب راویان را واگذاری، احادیث فراوانی کنار خواهد رفت.»^۳

بنابراین از دیدگاه این شخصیت سخت‌گیر در حوزه جرح و تعدیل، نقل روایات اهل-بدعت مطلقاً پذیرفته می‌شود و چنان‌که خلاف این قاعده عمل شود، احادیث بسیاری کنار گذاشته می‌شود.

گزارشات فراوانی از شافعی موجود است که وی، گرایشات مذهبی راویان را در پذیرش روایات دخیل ندانسته است و در صورت احراز وثاقت راوی، به نقل روایت از ایشان پرداخته است.^۴ آمدی نیز با نسبت دادن این قول به اکثر فقها و تعداد بسیاری از اصولیان، این دیدگاه را باور شافعی می‌داند.^۵

ابن معین که یکی از نقادان بزرگ رجال و از سرآمدان جرح و تعدیل است، در صورت احراز وثاقت راویان، با نادیده گرفتن گرایشات مذهبی ایشان، روایات آن‌ها را نقل می‌کند. ابراهیم بن عبدالله می‌گوید:

از ابن معین شنیدم که نام حسین بن الحسن الأشقر را برد و گفت: «وی از غالیان بزرگ شیعه است»، به او گفتم: «احادیث وی چگونه است؟»

۱. خطیب بغدادی، احمد، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۱۲.

۲. غزالی، محمد، المستصفی فی علم الاصول، ص ۳۱۸.

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. سخاوی، محمد، فتح المغیث، ج ۱، ص ۳۲۹.

۵. آمدی، علی، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۹۵.

ابن معین گفت: «مشکلی ندارد.» گفتیم: «آیا وی صادق و راست‌گو است؟»

گفت: «بله، از وی حدیث نوشته‌ام، به واسطهٔ ابی‌کدینه و یعقوب قمی.»^۱

ابن‌مدینی که دانایی و اطلاع وی بر احادیث معلول و احوال رجال، زبانزد محدثان است^۲ با پذیرش روایات اهل‌بدعت می‌گوید: «اگر احادیث بصریان، به دلیل اعتقاد به قدر و احادیث کوفیان، به دلیل گرایش به تشیع کنار گذاشته شود، سرانجامی جز تخریب کتب حدیثی و از دست رفتن احادیث نخواهد داشت.»^۳

محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ق)

بخاری از معدود شخصیت‌هایی است که جمهور اهل سنت افزون بر اعتقاد به صحت احادیث موجود در صحیح او، به صحت اسناد و وثاقت تمام روایات بخاری نیز اتفاق نظر دارند و بر این باورند که هر سندی که در کتاب صحیح آمده باشد، به هیچ وجه نیاز به بررسی ندارد.^۴

اهل سنت همچنین معتقدند، همان‌گونه که خود بخاری با نام‌گذاری کتابش به الجامع المسند الصحیح تصریح کرده است که فقط احادیث صحیح را در این کتاب گرد آورده است^۵ و آن را حجت بین خود و خدایش قرار داده است،^۶ بعد از وی نیز جمهور اهل سنت، اتفاق کرده‌اند که کتاب بخاری و مسلم را «صحیحین» بنامند. البته لازمهٔ قول به «صحیح» دانستن هر کدام از این دو کتاب، عدالت و تزکیهٔ جمیع روایانی است که نامشان در اسناد احادیث مسند کتب صحیح بخاری و مسلم ذکر شده است.^۷ بنابراین عمل بخاری، یکی از ادلهٔ خیلی خوب است که می‌توان آن را اصلی‌ترین دلیل بر پذیرش اخبار اهل‌بدعت قرار داد.

با بررسی اجمالی روایات و مشایخ بخاری، به روشنی پیداست که تعداد قابل توجهی از روایانی که در طرق احادیث صحیح بخاری قرار گرفته‌اند و وی از ایشان نقل روایت

۱. خطیب بغدادی، احمد، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۲۱.

۲. ابن‌عدی، عبدالله، الکامل، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳. همان، ص ۱۱۹.

۴. ابن‌دقیق، محمد، الإقتراح فی فن الاصطلاح، ص ۳۰.

۵. خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸؛ ابن‌عساکر، علی، تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۷۳.

۶. همان.

۷. ابن‌دقیق، محمد، الإقتراح فی فن الاصطلاح، ص ۳۰.



کرده است، اهل بدعتی بوده‌اند که: اولاً، داعیه بوده‌اند و ثانیاً، در تأیید و تقویت بدعت خویش نیز، نقل روایت کرده‌اند.^۱

شایان ذکر است بخاری حدیث نبوی «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ»^۲ که خطاب به حضرت امیر علیه السلام است، را از طریق عبیدالله بن موسی العبسی نقل کرده است و مسلم حدیث «لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»^۳ را از طریق عدی بن ثابت آورده است که هر دو راوی، به اذعان ائمه جرح و تعدیل، گرایش به تشیع دارند و روایت نیز در تأیید مذهبشان بوده است.

ابن خزیمه (م ۳۱۱ ق)

وی از بزرگان و محدثانی است که اهل سنت از او با عنوان «امام الأئمه» یاد کرده‌اند؛ زیرا او استاد بخاری و مسلم بوده و آثار فراوانی از خود برجای گذاشته است. ابن خزیمه درباره عباد بن یعقوب رواجی که به نظر اهل سنت، از مبلغان و دعوت‌کنندگان به بدعت تشیع بوده است، می‌نویسد: «برای من صادق در نقل روایت و متهم در اعتقادش، روایت کرده است.»^۴

بنابراین چنان‌که بدعت عباد بن یعقوب در توثیق وی تأثیرگذار می‌بود، نمی‌بایست شخصیتی، مانند ابن خزیمه، حکم به وثاقت او می‌کرد و به نقل روایت از وی می‌پرداخت، بلکه تنها معیار پذیرش حدیث نزد ابن خزیمه، صادق بودن راوی در نقل احادیث بوده است.

ابن دقیق العید (م ۷۰۲ ق)

قشیری، یکی از مشاهیر فقها و محدثان، با تصریح به عدم اعتبار مذهب راوی در پذیرش روایات، می‌گوید:

آنچه در نزد ما ثابت است این است که مذهب در ردّ روایات معتبر نیست؛ زیرا ما هیچ‌یک از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنیم؛ مگر آنکه منکر امر متواتری از

۱. «إِنَّمَا أُخْرِجَ لَهُ الْبُخَارِيُّ عَلَى قَاعِدَتِهِ فِي تَخْرِيجِ أَحَادِيثِ الْمُتَّبِعِ إِذَا كَانَ صَادِقَ اللَّهْجَةِ مُتَدَلِّيًا.» (ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۹۰)

۲. بخاری، محمد، صحیح بخاری، ج ۱۰، ص ۲۰؛ ج ۱۴، ص ۱۵۱؛ ج ۱۲، ص ۴۶۷.

۳. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۸.

۴. ابن خزیمه، محمد، صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۳۷۶.

شریعت شده باشد؛ حال اگر این اعتقاد، با تقوا، ورع، ضبط و خوف راویان از خدا ضمیمه شود، اعتماد به روایت حاصل می‌شود و این روش مذهب شافعی در آنچه حکایت شده از وی است.^۱

ابن‌الامیر صنعانی (م ۱۸۲ق)

امیر صنعانی از کسانی است که به‌طور گسترده درباره‌ی روایات اهل بدعت به بحث و بررسی پرداخته است. وی در این باره نوشته است:

هیچ امری، به‌جز صداقت و ضبط راوی، نمی‌تواند معیار و شرط برای پذیرش اخبار قرار گیرد و مسائلی، از قبیل قول به قدر، ارجاء و غلو در تشیع و همچنین، مسائلی که به عقاید و مذهب راویان مربوط می‌شود، از مواردی نیست که جرح و طعن در راوی از حیث روایت به حساب آید؛ هرچند برخی از این‌ها، طعن در دین به شمار می‌آید، لکن باب دیانت غیر از باب روایت است.^۲

ایشان همچنین بعد از معرفی تعدادی از راویان اهل بدعتی که بخاری و مسلم در صحیحین از آن‌ها روایت نقل کرده‌اند، نگاشته است:

این عده کسانی هستند که در میان آن‌ها مرجئی، قدری، شیعی، ناصبی غالی و خارجی وجود دارد که توثیق شده‌اند و روایاتشان در صحیحین و غیر آن آمده است. این عده، قطره‌ای از روایان کتب سته هستند که با وجود گرایش به بدعت، حکم به صحت احادیثشان شده است. با وجود بدعتی که پس از آن، چیزی وجود ندارد، آیا بزرگ‌تر از بدعت خوارج بدعتی وجود دارد؟ پس همین عمل محکم‌ترین دلیل بر اجماع ایشان بر این مسئله است که عمده در قبول اخبار، ظن به صداقت راوی و عدم گرایش آنان به دروغ است.^۳

جمال‌الدین قاسمی (م ۱۳۳۲ق)

قاسمی که از وی به عنوان «علامة الشام» تعبیر می‌شود، از جمله کسانی است که در آثار خویش، به‌طور گسترده در این باره بحث کرده است. او با استناد به روش بخاری و مسلم در نقل روایت از مبتدعه آورده است:

بخاری از بزرگ‌ترین کسانی است که آشکارا از راویان مبتدع روایت کرده

۱. ابن‌دقیق، محمد، الإقتراح فی بیان الإصطلاح، ص ۳۱.

۲. صنعانی، ابن‌امیر، ثمرات النظر فی علم الأثر، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۷۸.



است و از هر عالم صادق و ثقه‌ای، از هر فرقه‌ای که باشد، نقل روایت کرده است، هر چند داعیه باشند؛ مانند عمران بن حطان و داود بن حصین. مسلم نیز صحیح خود را از راویان شیعی پر کرده است. پس بخاری و مسلم با این عمل خود پیشگام در انصاف و اسوه حق هستند که واجب است بر طبق شیوه و روش آنان درباره راویان اهل بدعت عمل شود.^۱

وی همچنین می‌نویسد:

بخاری از بزرگان شیعه، معتزله، مرجئه و خوارج نقل حدیث کرده است و احادیث آنان را، حجت بین خود و خدا قرار داده است و روایاتشان را به- عنوان سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ مطرح می‌کند و به وجود نام آنان در اسانید کتابش افتخار می‌ورزد و برای این راویان، زیباترین یاد را در شریف‌ترین کتاب جاودانه کرد.^۲

قاسمی معتقد است، به دلیل اجتهاد و تأویل اهل بدعت، نمی‌توان ایشان را مبتدع نامید؛ بلکه بهتر است آنان را مُبَدَّع (کسانی که رمی به بدعت شده‌اند) بنامیم.^۳

احمد بن صدیق غُماری (م ۱۳۸۰ ق)

غُماری در آثار خویش، بحث‌های نسبتاً مفصلی را در این زمینه به رشته تحریر درآورده است و به‌طور گسترده در کتب خویش، به این مسئله پرداخته است. او در این باره می‌گوید:

همانا جرح راوی به دلیل تشیع و ردّ روایات وی، هم از جهت عقل و هم از جهت نقل باطل است؛ اما عقلاً باطل است به دلیل اینکه معیار و ملاک صحت حدیث بر دو امر است که نمی‌توان فرض سومی را برای آن تصور کرد و آن دو، «ضبط» و «عدالت» است؛ پس اگر راوی متصف به این دو صفت شد، واجب است خبرش مورد پذیرش قرار گیرد و حدیثش صحیح شمرده می‌شود؛ زیرا به واسطه ضبط، ایمن از خطا و لغزش راوی می‌شویم و به واسطه اتصاف وی به عدالت، ایمن از دروغ و آمیختگی روایت خواهیم شد.^۴

وی در ادامه با عدم پذیرش دیدگاه کسانی که گرایش‌های مذهبی راویان را، در پذیرش

۱. قاسمی، جمال‌الدین، میزان الجرح والتعديل، ص ۹.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۵.

۴. غُماری، عبدالعزیز، فتح الملک العلی بصرحة حدیث باب مدینة العلم علی، ص ۱۸۵.

روایات ایشان دخیل دانسته اند، می نویسد:

عدم پذیرش روایت و رد آن، تنها به علت آن است که آن خبر ذاتاً دروغ بوده باشد؛ نه به دلیل چیز دیگری که اضافه به دروغ شده باشد؛ چنان که پذیرش خیر نیز تنها به سبب صدق ذاتی آن است؛ نه برای چیزی که اضافه به صدق شده است؛ پس اگر راوی سنی ثقه، روایت دروغی را نقل کند، این روایت مردود است و سنی بودن و عادل بودن راوی، باعث صادق شدن روایت وی نمی شود؛ چنان که مبتدع دروغ گو هنگامی که روایت صادقی را نقل کند، روایتش مورد پذیرش واقع می شود و مبتدع و دروغ گو بودن وی، موجب کذب روایتش نمی شود.

عبدالله بن صدیق غُماری (م ۱۴۱۳ق)

عبدالله نیز مانند برادرش احمد، با تصریح به عدم اعتبار گرایشات مذهبی راویان، در پذیرش اخبار ایشان می آورد:

اختلافاتی که در قبول روایات اهل بدعت وجود دارد، نظری است؛ ولی در مقام عمل اگر راوی ثقه و ضابط باشد، روایاتش پذیرفته می شود؛ چه دعوت کننده به مذهب باشد چه نباشد و توجهی به مذهب اهل بدعت نمی شود.^۱

عبدالعزیز بن صدیق غُماری (م ۱۴۱۸ق)

وی نیز از کسانی است که در آثارش، بحث های نسبتاً مبسوطی در این زمینه دارد. او درباره روایان شیعی نوشته است:

راوی شیعه مانند دیگر راویان است؛ اگر ثقه و ضابط باشد، حدیثش صحیح است و پذیرش می شود و اخذ به اخبار ایشان واجب، و رد روایات آنان حرام است و تمام اندیشمندان اهل حدیث بر همین روش عمل کرده اند. از پیش گامان در این زمینه نیز، امام بخاری و مسلم هستند که به طور بی شمار از راویان شیعی، بلکه غالی در تشیع، روایت نقل کرده اند؛ پس تخریج احادیث راویان شیعی در صحیحین، بزرگ ترین و بالاترین دلیل بر این است که راوی شیعی اگر عادل و ضابط باشد، در صحت احادیثش، مانند دیگر راویان است. کتب رجال و غیر آن نیز بر است از راویان شیعه ای که بزرگان جرح و تعدیل، ایشان را توثیق کرده اند، بلکه با مطالعه این کتب مانند لسان

۱. بقاعی، علی، الاجتهاد في علم الحديث، ص ۲۰۸.



المیزان، می‌بینیم که ابن حجر تعداد زیادی از راویان شیعه را از کتب رجالی شیعیان، مانند رجال کثی و رجال نجاشی، نقل می‌کند و تنصیص بر وثاقت ایشان می‌کند، پس حدیث راوی شیعی ثقه رد نمی‌شود؛ مگر به وسیله کوتاه‌فکران و کسانی که علمشان اندک است، در واقع ایشان به آنچه اتفاق کرده‌اند، آگاهی ندارند، نمی‌دانند که بزرگان اهل سنت و حدیث، به احادیث راویان شیعی ثقه احتجاج کرده‌اند.^۱

دلایل دیدگاه قبول مطلق روایات اهل بدعت

چنان‌که ملاحظه شد، معتقدان به این دیدگاه بر این باورند که روایات ثقات از اهل بدعت به طور مطلق باید پذیرفته شود؛ هر چند در تأیید مذهب و از شخص داعیه نقل شده باشد. معتقدان به این دیدگاه، دلایل خود را این‌گونه بیان کرده‌اند:

۱. کافر اصلی و کسانی که از روی علم و آگاهی به فسق اعتقادی گرایش پیدا کرده‌اند، هر دو معاندند؛ برخلاف اهل بدعت که با اجتهاد و تأویل به عقیده‌ای گرایش پیدا کرده‌اند.^۲

۲. سلف و پیشینیان، با اینکه با اهل بدعت اختلاف داشته‌اند، ولی به نقل روایات ایشان پرداخته‌اند.^۳

خطیب بغدادی نیز دلیل قبول روایات اهل بدعت را اجماع صحابه، تابعان، تابعان تابعان و اتفاق اهل علم دانسته است.^۴

۳. صداقت لهجه و دیانت اهل بدعت که معیار قبول روایت است، ایشان را از ارتکاب دروغ و کذب باز می‌دارد.^۵

۴. هر چند مبتدعه در گرایش به بدعت اجتهاد کرده باشند؛ ولی به دلیل اطمینان به اهل بدعت، از کذب ایشان، روایاتشان پذیرفته می‌شود؛ چه داعیه باشند، چه نباشند.^۶

۵. ضرورت اقتضا می‌کند، روایات ایشان پذیرفته شود؛ زیرا بخش عظیمی از سنت

۱. غُماری، عبدالعزیز، بیان نکت الناکث المتعدی بتضعیف الحارث، ص ۴۲-۳۹.

۲. خطیب بغدادی، احمد، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۱۶.

۳. ابن‌قدمه، عبدالله، روضة الناظر و جنة المناظر، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴. خطیب بغدادی، احمد، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۱۷.

۵. قاری، علی، شرح شرح نخبة الفکر، ص ۲۲۷.

۶. سبکی، عبدالوهاب، جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۴۷.



نبوی ﷺ، از طریق اهل بدعت روایت شده است.^۱ از علی بن مدینی نیز نقل شده است که اگر احادیث بصریون به جهت قدر و احادیث کوفیان به دلیل تشیع ترک شود، کتب حدیثی نابود خواهد شد و سنت نبوی ﷺ از بین خواهد رفت.^۲

۶. جمهور علما بر قبول شهادت اهل بدعت استدلال کرده‌اند؛ چراکه مبتدعه به گمان خویش راه درست را انتخاب کرده‌اند و چیزی که اسقاط وثاقت قول ایشان را نیز کرده باشد، از آنان صادر نشده است، همچنین جمهور، شهادت کسی را که سب صحابه و پیشینیان کرده است، را قبول کرده‌اند؛ زیرا این عمل سب‌کنندگان، از روی عناد و دشمنی نبوده است، بلکه از اعتقاد و تدین خویش، مرتکب این عمل شده‌اند.^۳

دیدگاه دوم: روایات اهل بدعت، مطلقاً پذیرفته نمی‌شود

برخی دیگر از اندیشوران، معتقدند که روایات اهل بدعت، تحت هیچ شرایطی پذیرفتنی نیست؛ هر چند از اهل بدعتی باشد که دعوت‌کننده به مذهب نبوده است. حسن بصری،^۴ محمد بن سیرین^۵ و مالک بن انس را می‌توان از باورمندان به این دیدگاه دانست. گفته شده است که مالک از دروغ‌گو، جاهل و کسی که گرایش به اعتقاد بدی داشت، حدیث اخذ نمی‌کرد.^۶

سیف‌الدین آمدی نیز با نسبت دادن این نظریه به قاضی ابوبکر باقلانی، جبائی، ابوهاشم و عده‌ای از اصولیان، و تعیین موضع خود، در این‌باره نوشته است: «ذهب القاضی ابوبکر والجبائی وابوهاشم وجماعة من الاصولیین إلى امتناع قبول شهادته وروایته وهو المختار».

البته قول به عدم قبول روایات اهل بدعت را، ابن رجب حنبلی از سفیان بن عیینه، حمیدی، یونس بن ابی اسحاق و علی بن حرب نیز نقل کرده است.^۷

۱. دیلمی، محمود، جرح الرواة وتعديلهم، ص ۴۷.

۲. خطیب بغدادی، احمد، الکفاية في علم الرواية، ص ۱۱۹.

۳. نووی، یحیی، روضة الطالبین، ج ۱۱، ص ۲۴۰.

۴. رازی، ابن ابی حاتم، الجرح والتعديل، ج ۱، ص ۳۳.

۵. خطیب بغدادی، احمد، الکفاية في علم الرواية، ص ۱۱۴.

۶. قرطبی، ابن عبدالبر، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج ۱، ص ۶۵.

۷. حنبلی، ابن رجب، شرح علل الترمذي، ج ۱، ص ۱۲۳.



دلایل دیدگاه دوم

این عده از اندیشمندان اهل سنت معتقدند که روایات اهل بدعت تحت هیچ شرایطی قابل پذیرش نیست. دلایل ایشان عبارت‌اند از:

۱. همان‌طور که روایت کافر، چه متأول و چه غیرمتأول، را نمی‌توان پذیرفت، روایت شخص مبتدع را نیز به دلیل اعتقاد و گرایش به بدعت که موجب فسق می‌شود نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا همان حکم کافر را داراست، چه متأول باشد و چه غیرمتأول؛ چراکه کافر و فاسق متأول، مانند کافر معاند و فاسق متعمد هستند.^۱

۲. نقل روایت از مبتدعه باعث ترویج و انتشار عقاید ایشان می‌شود.^۲

۳. با وجود بدعت و گرایشات مذهبی راوی، نمی‌توان از کذب او در امان بود.^۳

۴. خداوند با آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُم فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ تَادِيمِينَ﴾، تمام مؤمنان را امر به تحقیق و تفحص درباره خبر فاسق کرده است.^۴

۵. قبول اخبار مبتدعه، نیازمند دلیل است و حال آنکه، اصل در این مقام، عدم پذیرش روایات ایشان است.^۵

۶. ضرورتی در پذیرش خبر راوی فاسق نیست؛ زیرا در خصوص راویان عادل، امکان بیشتری بر شناخت احادیث ایشان داریم.^۶

بررسی و نقد

۱. اولاً قیاس فاسق به کافر، قیاسی مع الفارق است؛ چراکه عمل کافر غالباً به جهت دشمنی و عناد است؛ اما رفتار فاسق ممکن است از روی شبهه باشد، علاوه بر اینکه بین فاسق متأول و غیرمتأول فرق است و هرکسی را که به عقیده‌ای گرایش پیدا کرد، نمی‌توان فاسق نامید؛ چراکه فسق به معنای خروج از امر پروردگار است و مبتدع به حسب اعتقاد خویش، هیچ‌گاه درصدد مخالفت با اوامر و نواهی خداوند نیست، بلکه قصد وی،

۱. خطیب بغدادی، احمد، الکفاية في علم الرواية، ص ۱۱۲؛ شهرزوری، ابن صلاح، مقدمة ابن صلاح، ص ۷۶.

۲. ابن حجر، احمد، نزهة النظر في توضیح نخبة الفكر، ص ۵۰.

۳. ابن رجب، عبدالرحمن، شرح علل الترمذی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۴. آمدی، علی، الإحكام في أصول الأحكام، ج ۲، ص ۸۵.

۵. همان.

۶. بخاری، علاء‌الدین، كشف الأسرار، ج ۳، ص ۳۱.

انجام اوامر و فرامین الهی است.

۲. قول به منع مطلق، ضرر بیشتری را متوجه سنت می‌کند؛ زیرا هرچند ممکن است نقل روایات از مبتدعه، باعث ترویج افکار و بر زبان افتادن نامشان شود؛ ولی منع مطلق، مساوی با از بین رفتن بخش عظیمی از سنت نبوی ﷺ است که از طریق مبتدعه روایت شده است.

ذهبی نیز در این باره نوشته است: «فلورّد حدیث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبویة وهذه مفسدة بینة»^۱.

افزون بر اینکه مصلحت حفظ سنت، بالاتر از مصلحت تأدیب و تعزیر مبتدع است. ۳. صرف گرایش راوی به بدعت، نمی‌تواند باعث دروغ‌گو بودن وی باشد، به این علت که احتمال کذب راوی، با فرض وثاقت و صادق بودن ایشان در تناقض است؛ زیرا بحث در ثقات از مبتدعه است؛ پس اگر راوی، صادق است، قطعاً نمی‌تواند دروغ‌گو باشد؛ هرچند مبتدع باشد، در ضمن، ملازمه‌ای وجود ندارد که چون فاسق است، حتماً دروغ هم بگوید.

۴. هرچند آیه مطرح شده، درباره فاسقان است، اما شامل متأولان از ایشان نمی‌شود. گذشته از اینکه آیه، بر ردّ مطلق روایات ایشان دلالت نمی‌کند، بلکه بر طلب توثیق و تثبیت دلالت دارد.

۵. آنچه در این باره مطرح شده است که پذیرش روایات اهل بدعت نیازمند دلیل است، ادعایی باطل است، بلکه عکس آن صحیح است؛ یعنی نپذیرفتن این اخبار نیازمند دلیل است، نه پذیرش آن؛ زیرا اولاً، این راویان، مسلمان هستند؛ ثانیاً، به وثاقت و عدالت ایشان تصریح شده است و دلیلی بر نپذیرفتن روایات ایشان وجود ندارد.

۶. وجود احادیث مبتدعه در صحیحین و دیگر جوامع روایی، بالاترین دلیل بر ردّ این دیدگاه است. به همین دلیل نیز، بیشتر عالمان رجال و حدیث اهل سنت، به این نظریه اعتراض کرده‌اند؛ چنان‌که ابن‌صلاح و ابن‌حجر با استناد به عمل بخاری و مسلم، این قول را بعید شمرده‌اند.^۲

۱. ذهبی، محمد، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵.

۲. شهرزوری، ابن‌صلاح، مقدمة ابن‌الصلاح، ص ۶۱.

دیدگاه سوم: قول به تفصیل

عده‌ای از اندیشمندان اهل سنت در پذیرش روایات اهل بدعت، قائل به تفصیل شده‌اند؛ به طوری که بین راویان دعوت‌کننده به مذهب و راویان غیرداعیه، فرق گذاشته‌اند. این دسته از صاحب‌نظران معتقدند که اگر راوی، دعوت‌کننده به بدعت نباشد، روایاتش پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت، روایات وی مردود خواهد بود.

عبدالله بن مبارک، عبدالرحمان بن مهدی، یحیی بن معین، احمد بن حنبل و ابن-حبّان^۱ از باورمندان به نظریه تفصیل هستند.

ادله قول سوم

در حقیقت این نظریه، پذیرش روایت مبتدعه را مقید به عدم دعوت‌گری از جانب ایشان کرده است. این عده دلایل خود را چنین ذکر کرده‌اند:

۱. نقل روایت از مبتدعی که مردم را به مکتب خویش دعوت می‌کند، دارای مفسده است و مفسده آن، مشروعیت‌بخشی به ایشان برای نقل روایت و اعتراف به صدق و امانت آنان است.^۲

۲. نقل روایات از مبتدع داعیه، باعث تکریم و احترام ایشان و درنهایت باعث انتشار بدعت آنان می‌شود، بلکه به جهت از بین بردن اعتقاد اهل بدعت لازم است، روایات ایشان ترک شود.^۳

۳. مبتدع داعیه علاقه زیادی دارد که قلوب دیگران را به مکتب خویش میل دهد و ایشان را به مذهب خود دعوت کند که چه بسا این امر، باعث تدلیس یا تأویلی در این باره می‌شود.^۴

۴. مبتدع داعیه به دلیل انگیزه دعوت‌گری که دارد، ممکن است روایاتی را جعل کند تا اعتقاد خویش را نیکو و موجه جلوه دهد.^۵

۱. خطیب بغدادی، احمد، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۲. صنعانی، ابن‌امیر، ثمرات النظر، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳. ابن‌دقیق، محمد، الإقتراح فی بیان الإصطلاح، ج ۱، ص ۳۲.

۴. صنعانی، ابن‌امیر، توضیح الأفكار، ج ۲، ص ۱۷۶؛ سیوطی، عبدالرحمن، تدریب الراوی، ص ۲۵۶.

۵. خطیب بغدادی، احمد، الکفایة فی علم الروایة، ص ۱۱۹.

بررسی و نقد

۱. اساساً فرق‌گذاری بین مبتدع داعیه و غیرداعیه، باطل است؛ زیرا هر مبتدعی به دلیل اینکه اعتقاد خویش را حق می‌داند، اساساً دعوت‌گر به مذهب خویش است؛ ولی این دعوت‌گری در برخی شدیدتر و در برخی ضعیف‌تر است، از این رو نمی‌توان مبتدعی را فرض کرد که ذاتاً علاقه‌ای به ترویج اعتقاد خویش نداشته باشد.^۱

طاهر الجزائری به نقل از ابن حزم، با تحکم دانستن این نظریه نوشته است:

پذیرش روایات مبتدع داعیه، سزاوارتر است به غیرداعیه؛ زیرا وی برای یاری و انتشار آنچه را حق می‌داند، می‌کوشد و دیگران را به آن دعوت می‌کند و تردیدی در این باره ندارد؛ ولی غیرداعیه آنچه را حق می‌داند، کتمان می‌کند که در این صورت، یا مرتکب کتمان حق شده است، یا اعتقاد به چیزی دارد که اطمینان به حقانیت آن ندارد؛ زیرا اگر یقین به درستی اعتقاد خویش می‌داشت، آن را کتمان نمی‌کرد و مردم را به آن دعوت می‌کرد.^۲

۲. انگیزه جعل به منظور موجه جلوه دادن مذهب، درباره روایانی است که عدالت و وثاقت ایشان احراز نشده باشد، حال آنکه محل بحث درباره روایانی است که وثاقت و صداقت ایشان احراز شده است، بنابراین، احتمالاتی از قبیل جعل، تدلیس و تأویل درباره این روایان، پذیرفتنی نیست؛

۳. این دیدگاه با عمل بزرگان حدیث، به ویژه بخاری و مسلم، سازگاری ندارد؛ زیرا ایشان از روایان بسیاری حدیث نقل کرده‌اند که مبتدع و از دعوت‌کنندگان به مذهب خویش نیز بوده‌اند و این نوع تعامل بزرگان حدیث با روایان اهل بدعت، خود بالاترین دلیل در رد این دیدگاه است.

شایان ذکر است که تمام حدیث‌پژوهان بر این مسئله اتفاق نظر دارند که بخاری و مسلم، از تعداد قابل توجهی روات نقل حدیث کرده‌اند که بدعت‌گذاری و داعیه بودن ایشان محرز است،^۳ تا جایی که سیوطی طی فصلی به دفاع از این روایان پرداخته است.^۴

۱. غُماری، احمد، فتح الملك العلی بصفة حدیث باب مدینة العلم علی، ص ۲۱۶.

۲. جزائری، طاهر، توجیه النظر الی اصول الاثر، ج ۲، ص ۸۸۸.

۳. ابن بیهادر، محمد، النکت علی مقدمة ابن الصلاح، ص ۴۰۰.

۴. سیوطی، عبدالرحمن، تدریب الراوی، ج ۱، ص ۳۲۸.

دیدگاه چهارم

برخی برای نپذیرفتن روایات اهل بدعت، سعی در محدود کردن قاعده داشته‌اند تا از این رهگذر بتوانند تمام روایات اهل بدعت را از اعتبار ساقط کنند؛ لذا بر این باورند که در صورتی اخبار اهل بدعتِ داعیه پذیرفته می‌شود که روایات ایشان، در جهت مخالفت با بدعتشان بوده باشد.^۱

دلایل این نظریه

باورمندان به این نظریه معتقدند که به دلیل اینکه مبتدع داعیه، عادتاً سعی در ترویج بدعت خویش دارد، به یقین از این رهگذر، روایاتی را که برای تقویت و تأیید بدعتش است، در جامعه منتشر می‌کند تا دیگران را به مذهب خویش سوق دهد؛ از این رو برای از بین بردن بدعت وی و جلوگیری از انتشار این روایات، تنها باید روایاتی از مبتدع داعیه پذیرفته شود که مخالف با بدعت او باشد.^۲ بررسی و نقد این دیدگاه به دلیل مشابهت زیاد در ادله، با نظریه مدعیان سلف‌گرایی، با هم انجام خواهد شد.

دیدگاه پنجم (دیدگاه مدعیان سلف‌گرایی)

صاحبان این نظریه با تفصیل در اهل بدعت غیرداعیه معتقدند، روایات این‌گونه افراد در صورتی پذیرفته می‌شود که برای تقویت و تأیید مذهب ایشان نبوده باشد؛ پس چنانچه اهل بدعتی که مبلغ مذهب نیست، روایتی را برای تأیید و یاری مذهب نقل کند، آن روایت پذیرفته نخواهد شد.

ابن عثیمین از کسانی است که معتقد است روایات اهل بدعت در صورتی پذیرفته می‌شود که برای تقویت و تأیید مذهب ایشان نباشد. وی در این باره می‌نویسد: «الصحيح ما استقر عليه الأمر عند المحدثين أن البدعة إن كانت مكفرة فإن رواية صاحبها لا تقبل مطلقاً، وإن كانت مفسّمة فإنها تقبل روايته إذا كان ثقة ما لم يكن ما رواه مؤيداً لبدعته فإنه لا يقبل لاثهامه في ذلك».^۳

وی در توجه نظریه خود می‌نویسد:

۱. ابن حجر، احمد، هدي الساري، ص ۳۸۵.

۲. همان

در این رابطه باید از دو چیز ترسید: اول اینکه اهل بدعت دارای زکاوت و تیزی بینی هستند و اکثر آن‌ها دارای فصاحت هستند، بنابراین بیم آن می‌رود که این افراد دیگران را به سمت بدعت خود متمایل کنند؛ دوم اینکه اگر فرد مورد اطمینانی با ایشان رفت‌وآمد کند، فریب آن‌ها را می‌خورد و فکر می‌کند که حق با آن‌هاست.^۱

بن‌باز نیز همان خط فکری در عدم پذیرش روایات اهل بدعت غیرداعیه را دنبال می‌کند: «إذا روی ما لا یقوی بدعته وکان معروفاً بالصدق والاستقامة فلا بأس».^۲

عبدالله بن جبرین نیز پیرو دیدگاه ابن عثیمین و بن‌باز در اهل بدعت غیرداعیه است و معتقد است که در صورتی روایات اهل بدعت غیرداعیه پذیرفته می‌شود که در جهت تقویت و تأیید مذهب نبوده باشد، وی در این باره می‌نویسد: «فأما من فیه بدعة غیر مکفرة فلعل الأرجح قبول خبره، إذا عرف تخرجه عن الکذب، ولم یکن من الدعاة إلى بدعته، ولم یرو ما یقوی مذهبه»^۳

همچنین محمد بن عبدالرحمن مغراوی نیز بر همین نظریه تأکید کرده است.^۴

ادله قول پنجم

الف: تنها دلیل نپذیرفتن اخبار راوی صادق، در آنچه موافق با مذهب اوست، این است که وی اعتقادات خود را حق می‌داند و برای تقرب به خدا، به هر صورت ممکن، سعی در تأیید و تقویت مذهب خویش دارد. به همین علت، ممکن است روایات را به نفع اعتقاد خویش تحریف یا کم‌وزیاد کند.

ب: اعتقاد مبتدع، به گونه‌ای برایش جلوه‌گری می‌کند که ممکن است، بنابر آنچه اعتقادش اقتضا می‌کند، دست به تحریف و جابه‌جایی روایات بزند.^۵

۱. «یخشی فی هذه المسألة من أمرین: أحدهما: أن هؤلاء المبتدعة عندهم ذكاء وفطنة، وغالبهم عندهم بیان فیخشی أن یستجروا هؤلاء إلى بدعتهم، ولو علی الأقل بالأمثلة إذا كانوا یدرسون فی النحو مثلاً وثائياً: أنه إذا تردد إليهم إنسان موثوق اغتر الناس بذلك، فظنوا أنهم علی حق، فلهذا یجب الحذر بقدر الإمكان. والحمد لله العلم الذی عندهم قد یکون عند غیرهم من أهل السنة.» (همان).

۲. فقیهی، علی، التعليقات البازية علی زهة النظر، ص ۶۴.

۳. بن جبرین، عبدالله، أخبار الأحاد فی الحدیث النبوی، ص ۳۱.

۴. مغراوی، محمد، موسوعة مواقف السلف، ج ۲، ص ۱۰۹.

۵. همان.



بررسی و نقد

۱. این ادعا که ممکن است مبتدع، روایات را به نفع اعتقاد خویش تحریف کند، ادعایی باطل و موجب تناقض است؛ چون از یک طرف می‌گوییم، راوی صادق است و از طرفی دیگر معتقدیم که وی درصدد تحریف روایات به منظور تقویت مذهبش است. چگونه می‌توان با اعتقاد به وثاقت راوی، از تحریف عمدی وی ایمن نباشیم؟ بی‌شک نتیجه وثاقت راوی، اطمینان به ایشان در نقل حدیث است؛ چون بحث درباره روایانی است که وثاقت آنان احراز شده باشد.^۱

همچنین، سخن‌گوینده‌ای که می‌گوید: «روایت آن دسته از روایان شیعی مقبول است که در تأیید مذهب و موافق نظرش نباشد»، باطل است؛ زیرا اصل پذیرش روایت از حیث سندی عدالت و ضبط راوی است. اگر در راوی، این دو ثابت شد باید روایت پذیرفته شود؛ زیرا عقلاً ممکن نیست که شخص، ثقه و حجت در حدیث باشد و در همان حال دروغ‌گو باشد. اگر چنین بگوییم، ثقه‌ای باقی نخواهد ماند، مگر در اوهم نواصب و تابعان جاهل آنان. اما نزد عموم مسلمانان، چه عالم و چه غیرعالم، ثقه کسی است که از کبایر دوری گزیند و بر صغایر نیز اصرار نداشته باشد و تظاهر به خلاف مروت ننماید، در غیر این صورت، فاسق است و روایاتش به هیچ وجه قبول نمی‌شود.^۲

۲. نقل روایت بخاری و مسلم از روایان مبتدعی که برای تأیید بدعت، روایت نقل کرده‌اند،^۳ می‌تواند بهترین دلیل در ردّ این نظریه باشد.

۳. دو قید «مؤید مذهب نبودن» و «خلاف بدعت بودن» در روایات اهل بدعت که در دو دیدگاه قبلی مطرح شد، غیر منطقی به نظر می‌رسد؛ زیرا هر مبتدعی به دلیل اینکه



۱. غماری، عبدالعزیز، بیان نکث الناکث المتعدی بتضعیف الحارث، ص ۴۴.

۲. «قول من قال: انّ الشیعی یقبل حدیثه فیما لایؤید مذهبہ ولا یوافق رایه باطلٌ ایضاً. فالعمدة فی الروایة علی العدالة والضبط فاذا ثبتا فی الراوی فلا معنی للنظر فی شیء زائد عنهما الا التعتت والتمحل فی ردّ ما لایوافق الهوی ولا یجوز فی العقل ان یکون الرجل حجةً ثبتاً ثقةً فی حدیث ویکون فی الوقت نفسه کذاباً متهماً باطلٌ الروایة فی حدیث آخر والثقة علی هذه الصورة لایوجد الا فی مختلة النواصب ومن تبعهم من الجهلة واما المسلمون عموماً لافرق بین عالمهم وجاهلهم فالثقة عندهم هو الذی یجتنب الکبائر ولا یتعمد الولوج فی الصغائر ولا یتظاهر بخوارم المرءه واذ ارتکب کبیره وتظاهر بها او عرفت عنه فهو فاسقٌ لایقبل حدیثه مطلقاً بتاتاً سواء کان صادقاً فیہ او لم یکن.» (غماری، عبدالعزیز، بیان نکث الناکث المتعدی بتضعیف الحارث، ص ۴۴).

۳. جهت مطالعه بیشتر نسبت به روایان مبتدعه در صحیحین، ر.ک: افضل آبادی، محسن، دور الاعتقاد فی تقییم الرواة.

براساس اجتهاد، به عقیده‌ای دست یافته است، بایستی تا زمانی که خلاف آن برایش ثابت نشده است، به آن پایبند باشد و نمی‌تواند از آن دست بردارد و چون اعتقاد خویش را حق می‌داند، عادتاً به ترویج مذهب خویش علاقه دارد و غیر معقول است که از وی انتظار روایت در جهت مخالف گرایش‌های مذهبی‌اش داشته باشیم؛ بنابراین نمی‌توانیم با وجود تأویل و اجتهاد اهل بدعت، ایشان را فاسق بدانیم و به پذیرفتن روایات آنان حکم کنیم.

نتیجه

با توجه به اقوال و ادله مطرح‌شده، به دلایل زیر به دیدگاه پنجم نقدهایی جدی وارد است و این نظریه از دیدگاه رجالیون و حدیث‌پژوهان مسلمان پذیرفته نشده است:

اولاً، روش صحابه، تابعان، تابعانِ تابعان، سلف و جمهور علما بر قبول مطلق روایات اهل بدعت بوده است؛

ثانیاً، روش محدثان متقدم، از جمله بخاری و مسلم، نشانگر آن است که ایشان روایات ثقات اهل بدعت را به طور مطلق پذیرفته‌اند؛

ثالثاً، اهل بدعت را نمی‌توان معاند فرض کرد، بلکه متأولینی هستند که از روی اجتهاد به عقیده‌ای گرایش پیدا کرده‌اند؛

رابعاً، صداقت و دیانت اهل بدعت که دو معیار اساسی در پذیرش احادیث است، مانع از دروغ‌گویی ایشان می‌شود؛

خامساً، اگر احادیث اهل بدعت کنار گذاشته شود، بخش عظیمی از سنت نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به وسیله این روایان گزارش شده است، از بین خواهد رفت.

سادساً، عدم پذیرش روایات اهل بدعت، خصوصاً راویانی که گرایش به تشیع داشته‌اند، اندیشه‌ای است که از تفکرات نواصبی، همچون جوزجانی،^۱ نشأت گرفته است و بعدها متسلفه آن را بسط داده‌اند. نواصب به دلیل عداوت و بغضی که نسبت به

۱. «ومنهجهم (یعنی المبتدعة) زانغ عن الحق صدوق اللّهجة قد جرى في الناس حديثه اذ كان مخذولاً في بدعته ماموناً في روايته فهؤلاء عندي ليس فيهم حيلة الا ان يؤخذ من حديثهم ما يعرف اذا لم يقو به بدعته فيتهم عند ذلك.» (جوزجانی، ابراهیم، احوال الرجال، ص ۳۲). اکثر رجالیون اهل سنت به نصب و عداوت جوزجانی تصریح و وی را مبتدع دانسته‌اند، تا جایی که ابن حبان وی را «حریزی المذهب» و در اندیشه منتسب به حریز بن عثمان ناصبی می‌دانند. (ابن حجر، احمد، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۲).



حضرت امیرالمومنین علیه السلام داشتند با مطرح کردن چنین قاعده‌ای سعی وافری کردند که روایات فضایل و مناقب آن حضرت را از اعتبار ساقط کنند و به این بهانه از انتشار این گونه روایات جلوگیری کنند.^۱ عبدالرحمن بن یحیی معلمی معتقد است که جوزجانی هنگامی که دریافت هیچ راهی برای طعن و جرح در روایان فضایل و مناقب وجود ندارد، درصدد برآمد تا از آنچه کراهت داشت، رهایی یابد. او در واقع از روایات این روایان که به فضایل اهل بیت پرداخته بودند، کراهت داشت.^۲

حافظ احمد بن محمد بن صدیق غماری نیز درباره انگیزه تأسیس این قاعده بر این باور است که شرط عدم نقل روایت در راستای تأیید و تقویت بدعت، از دسیسه‌های نواصب است که بین اهل حدیث شایع کردند تا بتوانند هر آنچه را از فضایل علی علیه السلام وارد شده است، را باطل کنند؛ زیرا آنان، نقل فضایل علی علیه السلام را نشانه تشیع راوی و علامت بدعت او می‌دانستند. سپس مبنایی مطرح کردند که آنچه را مبتدع نقل کرده باشد و در آن، تأیید بدعتش است، مردود است؛ گرچه از افراد ثقه باشد. مقصود آن‌ها از تأیید تشیع، فضیلت علی علیه السلام و برتری اوست. در نتیجه، هیچ حدیثی در فضایل علی علیه السلام صحیح نیست؛ همان‌طور که برخی از غالیان نواصب که پرده حیا را دریده‌اند، به این مطلب تصریح کرده‌اند.^۳

۱. «واما اشتراط كونه روي ما لا يؤيد بدعته فهو من دسائس التواصب التي دسوها بين اهل الحديث ليتوصلوا بها إلى ابطال كل ما ورد في فضل علي علیه السلام و ذلك انهم جعلوا آية تشيع الزاوي و علامة بدعته هو روايته فضائل علي علیه السلام ... ثم قرروا ان كل ما يرويه المبتدع ... فهو مردود ولو كان من الثقات. والذي فيه تايد التشيع في نظرهم هو فضل علي و تفضيله فينتج من هذا ان لا يصح في فضله حديث كما صرح به بعض من رفع جلاباب الحياء من وجهه من غلاة النواصب.» (غماری، احمد، فتح الملك العلي بصحة حديث باب مدينة العلم علي، ص ۲۱۷).

۲. «فكان الجوزجاني لما علم انه لا سبيل الى الطعن في هؤلاء و امثالهم مطلقاً حاول ان يتخلص مما يكرهه من مروياتهم وهو ما يتعلق بفضائل اهل البيت و عبارته المذكورة تعطي ان المبتدع الصادق اللهجة المامون في الرواية المقبول حديثه عند اهل السنة اذا روى حديثاً معروفاً عند اهل السنة غير منكر عندهم الا انه مما قد تقوى به بدعته فانه لا يؤخذ و اتاه يتهم.» (معلمی، عبدالرحمن، التنكيل بما في تانيب الكوثري من الاباطيل، ج ۱، ص ۱۳۶).

۳. «اول من اظهر هذه الزيادة وهي ان الشيعة الثقة لا يقبل حديثه المؤيد لمذهبه و ادخلها في تقييد حديث الشيعة الثقة، ابواسحاق الجوزجاني وهو ناصبي مشهور له صولات و جولات و تهجمات شائنة في القدرح في الانمة الذين و صفاوا بالتشيع حتى دعاه ذلك إلى الكلام في اهل الكوفة كافة و اخذ الحذر منهم و من رواياتهم وهذا معروف عنه مشهور له حتى نصوصاً على عدم الالتفات إلى طعنه في الرجال الكوفيين او من كان على مذهبهم في التشيع، لانه خارج عن هوى و تعصب و غرض.» (غماری، عبدالعزيز، بيان نكت الناكث المتعدّي بتضعيف الحارث، ص ۴۵).

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن بهادر، محمد، النكت على مقدمة ابن الصلاح، رياض: أضواء السلف، ١٤١٩ق.
٣. ابن حجر عسقلاني، احمد بن على، تهذيب التهذيب، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٤. ابن حجر عسقلاني، احمد، فتح الباري بشرح صحيح البخارى، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٨ق.
٥. ابن حجر عسقلاني، احمد، نخبة الفكر في مصطلح أهل الأثر، بيروت: دار إحياء التراث العرب، بی تا.
٦. ابن حجر عسقلاني، احمد، نزهة النظر في توضيح نخبة الفكر في مصطلح أهل الأثر، لاهور: فاروقى كتب خانه، بی تا.
٧. ابن حجر عسقلاني، احمد، هدى الساري مقدمة فتح الباري، رياض: دار السلام، ١٤٢٢ق.
٨. ابن خزيمة، محمد، صحيح ابن خزيمة، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٤٢٤ق.
٩. ابن دقيق العيد، محمد، الإقتراح في بيان الإصطلاح، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ق.
١٠. ابن رجب حنبلى، عبدالرحمن، شرح علل الترمذى، رياض: مكتبة الرشد، ١٤٢١ق.
١١. ابن عبدالبر قرطبى، يوسف، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، قاهره: مؤسسة القرطبه، بی تا.
١٢. ابن عدى، عبدالله، الكامل في ضعفاء الرجال، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٨ق.
١٣. ابن عساکر، على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ق.
١٤. ابن فارس، احمد، معجم مقاييس اللغة، بيروت: دارالفكر، ١٣٩٩ق.
١٥. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، روضة الناظر و جنة المناظر، تحقيق: عبدالقادر بن احمد بدران، بيروت: المكتبة المكية، ١٤٢٩ق.
١٦. افضل آبادى، محسن، دور الاعتقاد في تقييم الرواة عند اهل السنة والجماعة، تهران: مشعر، ١٣٩٩ش.
١٧. آمدى، على، الاحكام في أصول الأحكام، قاهره: دارالحديث، ١٤٠٤ق.
١٨. بخارى، علاء الدين، كشف الاسرار عن اصول فخر الاسلام البزدوي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٨ق.
١٩. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ق.
٢٠. بن جبرين، عبدالله، أخبار الآحاد في الحديث النبوي، مکه مکرمه: دار عالم الفوائد، ١٤٢٠ق.
٢١. ترمذى، محمد، سنن الترمذى، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.
٢٢. جزائرى دمشقى، طاهر، توجيه النظر إلى أصول الأثر، حلب: مكتبة المطبوعات الإسلامية، ١٤١٦ق.



٢٣. جوزجاني، ابراهيم، أحوال الرجال، تحقيق: سامرائي، رياض: فيصل آباد، ١٤١١ق.
٢٤. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح في اللغة، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
٢٥. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
٢٦. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، فضائل فاطمة الزهراء عليها السلام، تحقيق: على رضا بن عبدالله بن على رضا، قاهرة: دارالفرقان، ١٤٢٩ق.
٢٧. خطيب بغدادى، احمد، الكفايه في علم الرواية، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٧ق.
٢٨. خطيب بغدادى، احمد، تاريخ بغداد، بيروت: دار الكتب العلمية، بى تا.
٢٩. ديلمى، محمود عيدان احمد، جرح الرواة وتعديلهم، بغداد: كلية العلوم الاسلامية، جامعة بغداد، بى تا.
٣٠. ذهبى، محمد، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٩ق.
٣١. رازى، ابن ابى حاتم، الجرح والتعديل، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٢٧١ق.
٣٢. سبكي، عبدالوهاب، جمع الجوامع، بيروت: دارالكتب العلميه، بى تا.
٣٣. سخاوى، محمد، فتح المغيث شرح ألفية الحديث، لبنان: دار الكتب العلمية، ١٤٠٣ق.
٣٤. سلفى افغانى، شمس، الماتريديه وموقفهم من الأسماء والصفات الالهيه، طائف: مكتبه الصديق، ١٤١٩ق.
٣٥. سليمان اشقر، عمر، البحر المحيط في أصول الفقه، كويت: وزارة الاوقاف والشؤون الاسلامية، ١٤٠٩ق.
٣٦. سودانى، كريمه، منهج الإمام البخاري في الرواية عن المبتدعه من خلال الجامع الصحيح، رياض: مكتبة الرشد، ١٤٢٥ق.
٣٧. سيوطى، عبدالرحمن، تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٠ق.
٣٨. شهرزورى، ابن صلاح، مقدمة ابن الصلاح في علوم الحديث، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٦ق.
٣٩. صنعانى، ابن امير محمد، توضيح الأفكار لمعاني تنقيح الأنظار، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
٤٠. صنعانى، ابن امير محمد، ثمرات النظر في علم الأثر، رياض: دار العاصمة للنشر والتوزيع. بى تا.
٤١. عونى، حاتم، حكم رواية المبتدع ومناقشة المذاهب المنسوبة الى الائمة فيه، دمشق: دارالمعراج، ١٤٤٤ق.
٤٢. غزالى، محمد بن محمد، المستصفي في علم الأصول، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٦م.
٤٣. غمارى، احمد، فتح الملك العلى بصحة حديث باب مدينة العلم على عليه السلام، تحقيق: عمار عبدالامير فهداوى، قم: دليل ما، ١٤٢٨ق.

٤٤. عُمارى، عبدالعزيز، بيان نكث الناكث المُتعدّي بتضعيف الحارث، اردن: دار الإمام النووي، بى تا.
٤٥. غورى، عبدالماجد، معجم الفاظ وعبارات الجرح والتعديل، بيروت: دار ابن كثير، ١٤٢٨ق.
٤٦. غورى، عبدالماجد، معجم المصطلحات الحديثيه، بيروت: دار ابن كثير، ١٤٢٨ق.
٤٧. فراهيدى، خليل، العين، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٢١ق.
٤٨. فقيهى، على، التعليقات البازية على نزهة النظر شرح نخبة الفكر، رياض: بى تا، ١٤١٥ق.
٤٩. فقيهى، ناصر، البدعة ضوابطها وأثرها السيء في الأمة، مدينه: مطابع الجامعة الإسلاميه، ١٤١٥ق.
٥٠. قارى، ملاعلى، شرح شرح نخبة الفكر في مصطلحات أهل الأثر، بيروت: دار الأرقم، بى تا.
٥١. قاسمى، محمد جمال الدين، ميزان الجرح والتعديل، قاهره: المكتب الإسلامى لإحياء التراث، ١٤٢٥ق.
٥٢. معلّمى، عبدالرحمن بن يحيى، التنكيل بما في تأنيب الكوثري من الأباطيل، لاهور: مكتبة السلفية، ١٤٠١ق.
٥٣. مغراوى، محمد، موسوعة مواقف السلف في العقيدة والمنهج والتربية، قاهره: المكتبة الإسلاميه للنشر والتوزيع، ١٤٢٠ق.
٥٤. نايف بقاعى، على، الإجهاد في علم الحديث وأثره في الفقه الاسلامى، بيروت: دار البشائر الإسلاميه، ١٤١٩ق.
٥٥. نووى، يحيى، روضة الطالبين وعمدة المفتين، بيروت: دار الكتب العلميه، بى تا.
٥٦. نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ق.

57. www.al-fatawa.com

